



The Semantic Relation of Words of Greater Derivation in the Qur'an (Causes, Effects, and Examination of Samples)

Abolfazl Khoshmanesh¹  | Noshin Allahmoradi² 

1. Corresponding author, Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: khoshmanesh@ut.ac.ir

2. Masters student, Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: allahmoradi@ut.ac.ir

Article Info

Article type: Research Article

Article history:

Received 3-Aug-2022

Received in revised form 02-Jun-2022

Accepted 27-Jun-2023

Published online 21-Sep-2023

Keywords:

Greater Derivation,
Quranic Derivations,
Farsh al-Hurūf,
Quran's Words.

ABSTRACT

The greater derivation always occurs in the language. It is a form of relation between the words of "languages". The Holy Qur'an is not exempt from this linguistic rule, so as a divine source of language and as a divine language, it provides an obvious opportunity to study all kinds of linguistic processes. The study of the greater derivation in the language of the Quran relates to various topics attributed to this divine book, including Quranic derivations, variant readings, and extensions in interpretive forms. This article examines the contexts of the greater derivation and some of its examples in Quranic and Arabic roots and words. The aim is to examine similar Quranic phrases with the greater derivation as well as the development of words and their meanings. The main question concerns the nature and occurrence of this derivation in the Quran and the verbal and semantic connections of the roots of this type of derivation. It uses the descriptive library method through explanations and references mentioned in the text or in the margins of the sources. The results show that the gradual changes of the meaning correspond to the gradual changes of the word. This goes back to the human body and nature and affects the development of reading and comprehension.

Cite this article: Khoshmanesh, A., & Allahmoradi, N. (2023). The Semantic Relation of Words of Greater Derivation in the Qur'an (Causes, Effects, and Examination of Samples). *Quranic Researches and Tradition*, 56 (1), 193-218. DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2023.343446.670005>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2023.343446.670005>



ارتباط معنایی واژگان اشتقاق اکبر در قرآن (علل و آثار و بررسی نمونه‌ها)

ابوالفضل خوش‌منش^۱ | نویسنده اله‌مرادی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: khoshmanesh@ut.ac.ir
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: allahmoradi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	اشتقاق اکبر از جمله وقایع رایج در زبان و از نسبت‌های میان واژگان «زبان» هاست. قرآن کریم از این قاعده زبانی مستثنا نبوده و به عنوان منبع الهی زبان و زبان الهی، مجال بارز برای مطالعه انواع فرایندهای زبانی است. بررسی اشتقاق اکبر در زبان قرآن به مسائل مختلف مربوط به این کتاب الهی از جمله اشتقاق قرآنی، اختلاف قرائات و توسعه در وجه تفسیری ارتباط می‌یابد. مقاله حاضر، زمینه‌های وقوع اشتقاق اکبر و برخی نمونه‌های آن را میان ریشه‌ها و واژگان قرآنی و عربی مورد بررسی قرار داده است. هدف مقاله بررسی سیاق‌های قرآنی مشابه و دارای اشتقاق اکبر و سیر لفظ و معنای آن‌هاست. سؤال اصلی تحقیق در باره چیستی و وقوع این اشتقاق در قرآن و ارتباطات لفظی و معنایی ریشه‌های حاصل از این نوع اشتقاق با استفاده از روش تحقیق توصیفی و کتابخانه‌ای و با استفاده از شروح و اشاراتی است که در متن یا گوشه و کنار برخی منابع ذکر شده‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که تغییرات تدریجی معنا همگام با تغییرات تدریجی لفظ است و این امر ریشه در جسم و فطرت انسانی دارد و اثر خود را نیز در توسعه قرائت و فهم می‌گذارد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۲	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۶	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰	
کلیدواژه‌ها: اشتقاق اکبر، اشتقاق قرآنی، فرش الحروف، کلمات قرآن.	

استناد: خوش‌منش، ابوالفضل، و اله‌مرادی، نوشین (۱۴۰۲). ارتباط معنایی واژگان اشتقاق اکبر در قرآن (علل و آثار و بررسی نمونه‌ها). پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۶ (۱)، ۱۹۳-۲۱۸.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.



DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2023.343446.670005>

مقدمه

زبان، دنیای گسترده و پرمز و راز همراه با ارتباط متداخل اجزاست. زبان‌ها همانند دیگر اجزای هستی، از اعضا و ذرات خرد تا کیهان‌های ستارگ، دوره‌های زادن و مُردن و رویش را پشت‌سر می‌گذارند. روزانه در سراسر جهان، هزاران واژه جدید زاده می‌شوند، شکل خود را می‌یابند، به تدریج تغییر و با کنیری از واژگان دیگر ربط و پیوند پیدا می‌کنند، همچنان‌که از سوی دیگر بسیاری از واژه‌ها به تدریج از اوج رواج و رونق به زیر می‌آیند، شیوع استعمال و استفاده گسترده خود را از دست می‌دهند، وارد مراحل سستی و دگرذیسی می‌شوند، به پیری می‌گریند و سپس می‌میرند؛ در چنین بستری بسیاری از واژه‌ها با یکدیگر نسبت‌ها و تقاربات‌های دور و نزدیک می‌یابند. یکی از این نسبت‌های حکمفرما میان واژگان، پدیده اشتقاق اکبر است که خود یکی از پایه‌های پیدایی اختلاف قرائات قرآنی و فرش الحروف است. قرآن از روزهای نخست نزول و استماع، توجه بسیاری از مردم را پیش از هر چیز به جنبه‌های زبانی خود معطوف داشت و آفاق مطالعاتی زبانی جدیدی را گشود. مقاله حاضر در صدد بررسی شماری از ریشه‌های قرآنی و واژه‌های برآمده از آن‌ها از طریق اشتقاق اکبر است. بررسی واژه‌ها در قالب سیاق‌ها و حسب نیاز، با توجه به قرائن قرآن و لغت انجام گرفته و روشن است که ذکر این موارد از باب نمونه است و تتبع و تدبیر قرآنی، نمونه‌های بیشتری را آشکار خواهد کرد.

زبان قرآن بنیانی برآمده از هزاران ریشه قرآنی در قالب بیش از شش هزار آیه و هفتاد هزار کلمه است؛ پیداست که هنوز تمام ظرفیت‌های سخن قرآن شناخته و آشکار نشده و قرآن کریم همچنان در ابعاد مختلف و نیز ابعاد زبانی، از جمله مسئله اشتقاق اکبر دارای سخن است.

سخن مقاله حاضر پیرامون سه پرسش اصلی است:

۱. اشتقاق اکبر چیست؟
 ۲. این اشتقاق چگونه پدید می‌آید؟
 ۳. بررسی و مطالعه آن در زبان قرآن برای ما چه فوایدی دارد؟
- می‌دانیم که اشتقاق اکبر یکی از انواع ابدال است و برای بررسی سوابق، گاهی در متون گذشته و به خصوص متون عربی از ابدال سخن رفته است. از این رو گاهی در مقاله از این پدیده با عنوان ابدال نیز یاد شده است.

پیشینه پژوهش

در باره موضوع اشتقاق اکبر مقالات متعددی، غالباً به زبان عربی نگاشته شده است. جدا از مقالاتی که هرکدام از تصحیح‌کنندگان کتب زیر به عنوان معرفی کتاب نوشته‌اند، می‌توان به این مقالات اشاره کرد:

الإبدال بین اللغویین و النحویین ، نگاشته محمد علی النجار که ۹ دلیل را برای وقوع ابدال آورده و به شرح مختصر و ذکر نمونه‌هایی پرداخته است (نک: النجار، ۷۳۹-۷۴۶)؛ الإبدال اللغوی أو

اشتقاق الکبیر که در آن، التنوخی پس از بیان تاریخ مختصری از نگاشته‌ها در این زمینه، یکی از دلایل وقوع ابدال را آفت زبانی «اللسغ» دانسته و ابدال را به دو گونه تقسیم می‌کند؛ او ۱۲ حرف را در ابدال لغوی برشمرده و مثال‌هایی برای آن‌ها آورده است (نک: التنوخی، ۳-۱۱)؛ من تاریخ المشکله اللغویة، القلب و الإبدال، مقاله‌ای از ابراهیم السامرائی است که در آن ابدال لغوی را ضابطه‌مند ندانسته است (نک: السامرائی، ۲۴-۳۴). قاسم فائز در مقاله بررسی واژگان اشتقاقی کبیر در قرآن و تأثیر آن بر تفسیر، آماری از واژگان این نوع از اشتقاق در قرآن ارائه داده است و پس از بیان ریشه‌های مشترک هر دسته، اهمیت و ضرورت توجه به اشتقاق کبیر را به دلیل حجم بالای استفاده از آن در قرآن متذکر می‌شود (نک: فائز، ۱۴۵-۱۶۸).

کتاب الفرق بین الضاد و الطاء صاحب‌بن عبّاد به بررسی ریشه‌هایی همانند عَضَّ و عَطَّ، غاض و غاظا، قرض و قرظ پرداخته است که تفاوت میان آن‌ها، تنها در دو حرف ضاد و طاء است (صاحب الطالقانی). در این زمینه کتب دیگری نیز نگاشته شده و موشکافی‌های فراوانی در آن‌ها آمده است، از جمله: الفرق بین الضاد و الطاء (موصلی الشیبانی)؛ معرفة الضاد و الطاء که در مقدمه این کتاب، کتاب‌نامه‌ای با ۵۷ عنوان کتاب در همین زمینه آمده و مجموع آنچه ذکر گردیده، «غیض من فیض» یا «نمی از یم» شمرده شده است (قیسی الصقلی).

کیفیه اداء الضاد اثر محمدبن ابی‌بکر المرعشی (المرعشی)؛ الاعتماد فی نظائر الطاء و الضاد و یلیه فائز نظائر الطاء و الضاد اثر ابن‌مالک جمال‌الدین محمد الطائی الجبائی (طائی الجبائی)؛ المصباح فی الفرق بین الضاد و الطاء فی القرآن العزیز نظماً و نثراً اثر احمدبن حماد الحرّانی (الحرّانی)؛ حصر حرف الطاء اثر علی‌بن محمدبن ثابت الخولانی (الخولانی)؛ ظائات القرآن اثر سلیمان‌بن ابی‌القاسم التمیمی السرقوسی و نیز کتاب شرح ابیات الدانی الاربعه فی اصول ظائات القرآن از مؤلفی نامعلوم (مجهول) نمونه‌هایی دیگر از این باب‌اند که طی مجموعه‌ای در سال ۱۴۲۴ق. از سوی دارالبشائر دمشق منتشر شد (در این باب همچنین نک: فهمی حجازی، ۱۱۵؛ ابومغلی، ۳۵-۳۶). ابومغلی امکان خلط میان دو حرف ضاد و طاء را به سبب تقارب‌های میان آن‌ها، همواره زیاد برشمرده و تعاقب ضاد و طاء در دو آیه متوالی را شاهد سخن خود می‌آورد: «و لَئِنْ أَدَقْنَا رَحْمَهُ مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَطُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْخُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ» (فصلت: ۵۰، ۵۱) (همان، ۸۷-۹۰).

سیوطی مثال‌هایی از کتاب فقه اللغة ابن‌فارس نقل می‌کند که واژه قسطاس به شش نحو: قُسطاس، قِسطاس، قُسطاس، قِسطاس، قُسطاس، قِسطاس و قُسطاس ضبط شده است (سیوطی، ۲۰۶/۱). وی همچنین به برخی کلمات اشاره می‌کند که عامّه، حرفی از آن‌ها را درگوش‌های خود تغییر داده، می‌نویسند و از باب مثال ذکر می‌کند که اصل کلمه شموص (به‌معنای چموش)، شموس است و اصل سنجه (به‌معنای ترازو)، سنجه و اصل صندوق، صندوق است (همو، ۲۵۰/۱).

ابن منظور گاه در لابلای سخن خود در لسان العرب به مناسبت، متعرض این موضوع می‌شود، از آن جمله است آنچه در باره اما و ایما، تسنن و تسنی، تقصص و تقصی، تلغ و تلغی، تسرر و تسری پدید آمده است. او همچنین اشاره می‌کند که اصل ابدال در مورد حروفی است که در مخارج آن‌ها تقارب وجود دارد؛ نظیر دال و طاء، تاء و ظاء، ذال و ثاء، هاء و همزه، میم و نون و برخی موارد دیگر (ابن منظور، ۴۰/۲). سیوطی نیز به نقل مثال‌های دیگری در این باره می‌پردازد و در سخنی جداگانه درباره قاعده‌مندی و بی‌ضابطه نبودن این موضوع چنین می‌گوید:

«حروفی که در آن‌ها بدل وجود دارد، ده حرف است که در پنج حرف آن‌ها ابدال کمتر و در پنج حرف دیگر بیشتر است. این دو دسته به ترتیب عبارت‌اند از: ک، ج، ق، ب، ف / س، ش، ع، ل، ز، ی» (سیوطی، ۲۷۳/۱ و ۴۶۰).

نویسندگان متأخر، ترتیب حروف عربی را بر اساس قابلیت‌هایی که در ابدال نسبت به یکدیگر دارند، این‌گونه ذکر کرده‌اند: ع. ه. ی. ح. خ. غ. ق. ک. ل. ر. ن. ض. ط. د. ت. ج. ش. ث. س. ص. ز. ظ. ذ. ف. ب. و. م.^۱

روشن است که چنین حالتی منحصر به زبان عربی و گویش‌های قبایل عرب دیروز و امروز نیست. امروزه در فرهنگ‌های معتبر زبان‌های گوناگون، ضبط گوناگون الفاظ متعدد را فراوان می‌توان یافت. اختلاف ضبط یک واژه در بسیاری موارد بدون در پی داشتن اختلاف معناست و در مواردی نیز اختلاف اندکی را به طور طبیعی در پی می‌آورد (تفصیل این مطلب را نک: خوش‌منش، نظام‌هنگ، ۹۶).

نمونه‌های تطبیقی «تغییر آوایی و انواع آن» را در دایره وسیعی از زبان‌های هند و اروپایی می‌توان دید؛ از آن جمله‌اند نمونه‌هایی که زبان‌شناس مشهور لئونارد بلومفیلد^۲ در اثر ماندگار خود: زبان^۳ آورده (بلومفیلد، ۴۰۳ - ۴۹۹)، یا آنچه ملک‌الشعراى بهار در باره «تبدیل مخارج حروف»، «تطور حرفی و لغوی در زبان‌های ایرانی»، «ناموس تطور» و نیز «تراش خوردن لغات» در اثر معروف خود، سبک-شناسی داده است (بهار، ۱۷۴/۱ - ۲۲۴ و ۲۴۱ - ۲۴۲؛ در این زمینه همچنین نک: مزدایور، ۱۰۹ - ۱۱۷).

ابوالقاسم عبدالرحمان بن اسحاق زجاجی نهایندی - فقیه، لغت‌شناس و ادیب سرشناس قرن چهارم هجری - دست به تألیف کتاب مختصر و مفیدی در باره ابدال زده و در آن نمونه‌های مختلفی را در زبان قرآن و زبان عربی به دست داده است.

۳. جالب این است که تقارب و تناسب مزبور تا حد زیادی در ترتیب جمع الفاظ از سوی خلیل بن احمد رعایت گردید. تسلط بالای خلیل بر موسیقی حروف و فیزیولوژی انسانی، وی را در این زمینه به‌طور مشخص و واضحی یاری داده است (نجمار، ۱۷).
 ۴ Leonard Bloomfield. (۱۹۴۹-۱۸۸۷ م).
 ۵ Language.

ابن جَنِّي در این بین، موضوع خاص مناسبت الفاظ و معانی را مورد توجه قرار داده است. جنبه مهمی که ابن جَنِّي بدان اشاره می‌کند، در اینجا موضوع مستقیم بحث ما نیست (در این باره نک: خوش‌منش، حمل قرآن، ۲۱۲ - ۲۲۲؛ همو، نظام‌نگ قرآن، ۸۶ - ۸۴)، اما او ذیل این باب، ابدال حروف متقارب را به یکدیگر مد نظر قرار می‌دهد و ضمن مقابله الفاظ با اصوات دارای مشاکله، آن را بابتی عظیم و نهجی مستقیم، بسی وسیع‌تر از آنچه ما آن را برآورد و ادراک می‌کنیم، می‌شمارد (ابن جَنِّي، الخصائص، ۱۵۹/۲).

در جمهره اللغة، نمونه‌هایی نظیر افعال خَنَّ، غَنَّ، أَنْ، رَنَّ برای حکایت اصوات متقارب و هر یک از دیگری تا حدی طبیعتاً متفاوت آمده است (ابن دُرَید، ۱۰۹/۱، ۱۲۷، ۱۶۰). ابن سِکِّیت نیز دو فعل قَبَصَ و قَبِصَ را در این خصوص نمونه آورده است (ابن سِکِّیت، ۱۵/۱). سیوطی به نقل از ابی - عمرو دو فعل صاغ و ساغ را می‌آورد و به اختلافات ظریفی که از این تفاوت‌های ظریف حاصل می‌آید، اشاره می‌کند (سیوطی، ۵۳/۱؛ و نک: انیس، ۶۶). ابن جنی نیز چنین می‌نویسد:

«خضم و قضم دو فعل‌اند که اولی درباره خوردن خوراکی تازه و دومی در خصوص خوراک خشک به کار می‌رود و دلیل آن رخاوت خاء و تناسب آن با ماکول تازه و نیز صلابت قاف و تناسب آن با خشکی است.»^۴ (ابن جَنِّي، الخصائص، ۱۵۹/۲). به گفته او، این بابی است گسترده که نیل به نهایت آن امکان پذیر نیست (همو، همان، ۴۲/۲). جرجی زیدان ضمن التفات به این موضوع، درباره سیر معنا همراه با لفظ در ابدال مثال‌هایی می‌آورد و می‌گوید:

«در میان مصریان، از طریق ابدال، سه لفظ از واژه «ثقیل» پدید آمده و هر یک از این سه را تفاوتی با قسیم‌های دیگر است، چندان‌که: «ثقیل» همان سنگین است که درباره اشیاء به کار برده می‌شود؛ «سقیل» به معنای کسی است که دارای ثقل روحی است و «ثقیل» به معنای کسی است که داری متانت روحی و عقلی است» (زیدان، ۶۵).

نمونه‌های معمول ابدال را امروزه در تکلم زبان‌های بیگانه از سوی متعلمان مبتدی می‌توان دید، نظیر تلفظ حروف خ و قاف از سوی یک گوینده انگلیسی‌زبان. همین حرف قاف، از عربی به فارسی آمده و ایرانیان با نحوه تلفظ آن بیگانه بوده‌اند و جا افتادن آن در ایران، قرن‌ها طول کشیده است. قفطی در شرح سهل بن سبور (شاپور) از پزشکان نصرانی معاصر مأمون عباسی (قرن دوم هجری) می‌نویسد:

۴. «خضم» خوردن با انتهای دندان و کنایه از خوردن با دهان پر و با حرص و ولع، و «قضم» خوردن با دندان‌های پیشین و کنایه از زهد است. تعبیر هو «يَقْضِمُ الدُّنْيَا قَضْمًا»، تعبیری مجازی و به معنای زهد در دنیا و اکتفا به حداقل از آن است (زمخشری، اساس البلاغه، ۵۱۲/۱)، همچنان‌که «رجل مخضم» به معنای برخوردار از نعمت دنیا است. در حدیث حضرت علی (ع) آمده است: «فقام إليه بنو أمية يخصون مال الله خضم الإبل نبتة الربيع» و در حدیث ابودر: «تأكلون خضما وتأكل قضما؛ الخضموا فستقضم» (همان). «خضم» برای خوردن خوراکی‌های تازه همانند خربزه و خیار و «قضم» برای خوردن خوراکی‌های سفت و سخت مانند غلات و دانه‌ها به کار رفته و أبوعبیده نیز به نقل از کسائی آورده است: «قضم مربوط به خوردن اسب و خضم مربوط به خوردن انسان است» (أزهری، ۲۷۴/۸).

«وی از اهواز بود و در زبان او آثار لهجه خوزستانی دیده می‌شد. او زمانی به‌گاه معاینه بیماری گفت: «صری و هک المسیه اخروا فی اذنه آیه الكرسي» (صرع و حق المسيح اقرعوا فی اذنه آیه الكرسي): به حق مسیح قسم، که او غش کرده است، در گوشش آیه الكرسي بخوانید» (ابن القفطی، ۲۷۳؛ همچنین نک: صادقی، ۴).

روشن است که ابدال محدود در شرایط گذشته نیست، بلکه جاری و ساری در هر زمانی تواند بود، بلکه الفاظ دارای تقارب لفظی و معنایی که بر اساس «دو ناموس پراعتبار ابدال» پدید می‌آیند، تنوعات واژه‌های واحد شمرده می‌شوند که برای آن، مثال‌های متعددی در بین گویندگان زبان‌ها و لهجه‌های مختلف عربی و غیرعربی می‌توان یافت؛ الفاظی نظیر نشأ و نتأ، برتک و برشک، ابذع و ابذع و ابثأ؛ بث و بس؛ لَحَس و لهس و لعس؛ و نیز غمط و غمض نمونه‌هایی از این دست‌اند (زیدان، ۶۰). خالد اسماعیل علی نیز موارد متعددی از ابدال در میان واژگان مبادله شده میان عربی، آرامی، سریانی، آگدی و ... ذکر می‌کند (اسماعیل علی، ۴۲، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۴۰۸ و ۴۱۹). فعل خوابیدن در فارسی، نمونه‌ای مشابه در این زمینه است که درگوش‌های این زبان به صورت-های خوابیدن، خُسییدن، خُسپیدن، خُفتیدن، خُفسیدن، خُفتن آمده است (نمونه‌هایی را در این باب، نک: دهخدا، ۹۷۷۵/۷ و ۹۸۸۷؛ همو، ۱۶۸۳۲/۱۱؛ تبریزی، ۷۶۰/۲-۷۶۱).

سعدی دو وجه از فعل بالا را در آغاز و انجام دو مصرع از یک بیت کوتاه بوستان این‌گونه به کار می‌برد که این خود حکمت و علتی از وقوع پدیده ابدال و حُسن آن را نشان می‌دهد و می‌بینیم که این استعمال سعدی چه درست می‌آید و چه دقیق می‌افتد:

بخسبند خوش روستایی و جفت به ذوقی که سلطان به ایوان نخفت
(سعدی، ۴۹۰)

همچنین نمونه‌های دیگری از ابدال را به صورت قیاسی و مقارن میان دو زبان عربی و هندی را بنگرید: (مجتبایی، ۱۵۰-۱۵۱). اغلب آثار فوق به صورت کتاب و حجیم هستند، اما تنها از یک زاویه و اغلب با توجه به تغییرات یک حرف به پدیده ابدال پرداخته‌اند، در حالی که مقاله حاضر تعداد حروف بیشتری را بررسی کرده و با آوردن نمونه‌های قرآنی، عنوان مورد بحث را برای مخاطب تبیین نموده است.

۱. انواع اشتقاق

اشتقاق مورد اشاره را با ذکر چند مثال می‌توان این‌گونه بیان کرد:

اشتقاق عبارت از درآوردن لفظی از لفظی دیگر به شرط مناسبت آن‌ها در معنا و ترکیب و مغایرت در صیغه است (جرجانی، ۶۲/۱؛ دقر، ۵۴/۱؛ صبحی صالح، ۱۷۴/۱؛ سراج، ۱۷) و آن را انواعی است:

۱-۱. اشتقاق صغیر

که بین دو لفظ تناسبی در حروف و ترتیب آن‌ها باشد، نظیر صرف یک فعل به صیغه‌های مختلف ماضی و مضارع و امر و استخراج اسم فاعل و مفعول و صفت مشبیه و مانند آن‌ها از آن تا آخر مشتقات ده‌گانه‌ای که علمای صرف از آن به تفصیل در علم تصریف بحث کرده‌اند.

۱-۲. اشتقاق کبیر

که بین دو لفظ تناسب در حروف و معنی باشد، اما در ترتیب نباشد، نظیر دو فعل جذب و جذب (و نیز افعالی همچون: حمد و مدح، لمس و ملس، غضب و بغض، ضیق و قیض، ربص و صبر و بصر).

۱-۳. اشتقاق اکبر (ابدال)

به گفته صبحی صالح، اگر اشتقاق کبیر مبتنی بر قلب باشد، روشن است که اشتقاق اکبر نیز مبتنی بر ابدال است. لغویان عرب امکان وقوع ابدال را همانند امکان وقوع قلب درک کرده و یکسره شواهدی بر تماثل معنا میان دو صورت مُبدل و مُبدلُ منه جسته و تأکید کرده‌اند که از ابدال حرفی به حرفی دیگر و نهادن حرفی بر جای حرفی دیگر از سنن زبانی عرب بوده است (صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغه، ۲۱۲/۱).

۲. چستی اشتقاق اکبر

ابدال، عبارت از قرار دادن حرفی به جای حرفی دیگر در واژه، اغلب قریب به حرف نخست برای مقصودی چون دفع ثقل و سنگینی در اداست (عبدالطواب، ۱۳۵ - ۱۷۰). عبدالله امین در تقسیم‌بندی خود، از ابدال با عنوان اشتقاق کبیر یاد کرده و در تعریف آن می‌گوید: اشتقاق اکبر عبارت از برگرفتن کلمه‌ای از کلمه‌ای دیگر با تغییر در برخی حروف آن همراه با تشابه معنا و اتفاق در حروف ثابت و نیز در مخارج حروف تغییر یافته یا صفات آن‌ها یا در هر دو مورد با هم است. این را ابدال لغوی برای تمیز دادن آن از ابدال صرفی نیز شمرده‌اند. و من آنرا ابدال اشتقاقی نیز نامیده‌ام، زیرا از مباحث علم اشتقاق نیز هست (امین، ۲-۱). چنانچه مغربی نیز به وجود تناسب معنوی بین الفاظ در ابدال با وجود عدم موافقت مخارج حروف اشاره کرده و می‌گوید: علمای لغت و مدققان ایشان به این حد بسنده نکرده، بلکه با توسع در تعریف ابدال و مفهوم آن از این مقدار نیز فراتر رفته، تا جایی که ابدال را شامل تغییر حرفی به حرف دیگر نیز دانسته‌اند. خواه در مخرج موافق باشد، خواه نباشد، به شرطی که تناسب معنوی بین دو لفظ حاصل باشد (مغربی، ۱۲).

از ویژگی‌های مهم ابدال، تطور و تحول تدریجی پیدا و پنهان معانی کلمات همگام با تغییر و تبدلات حروف است. این موضوع - چنان که خواهیم دید - بیشتر ناظر به حروف است و منحصر به کلمات یک زبان نیست، بلکه فراگیر بوده و در اغلب زبان‌ها دیده می‌شود و پایه مهمی برای اشتقاق کبیر و اکبر و تبدلات بین‌زبانی است (صبحی صالح، ۱۷۳-۲۱۷).

۳. علل و چگونگی وقوع اشتقاق اکبر

وقوع اشتقاق اکبر در واژه‌ها اغلب از راه کثرت استعمال صورت گرفته است. علت اصلی این نوع ابدال، ثقل در ادا بوده و البته به مدد و موازات آن نیز در بسیاری از موارد تغییر و تحولات لطیفی در معنا نیز رخ داده است. مغربی در پایان بحث از انواع اشتقاق از جمله ابدال، آن را امکانی برای رشد و تولید و تکثیر لغات و صیغه‌ها عنوان نموده و چگونگی ایجاد آن را سماعی و مقید به زمان‌ها و اشخاصی خاص ذکر کرده است (مغربی، ص ۱۵). صاحبان معاجم گاهی صریحاً به انواعی از ابدال اشاره کرده‌اند که در اصل، به نوعی، از علل و چگونگی شکل‌گیری آن پرده بر می‌دارد؛ محمد خساره در معجم الإبدال اللغویه من لسان العرب، در بیان انواع ابدال چنین می‌گوید: «۱. نوع اول ابدال، الإبدال اللّهی است: یعنی ناشی از اختلاف نطق و لهجه افراد یک قبیله با قبائل دیگر است که قدام از آن تعبیر به (لغه) کرده‌اند؛ ۲. نوع دوم الإبدال الدّلالی: که هدف از آن تنوع معانی است، مانند تفاوت قَضَم و قَضَم که اولی خوردن چیز تر و تازه و دومی خوردن چیز خشک است؛ ۳. نوع سوم الإبدال التّخفیف [و تسهیل]: مانند تبدیل سأل به سال در آیه «سأل سائل بعداب واقع» که طبق قرائت نافع و ابن عامر مخفف شده است؛ ۴. نوع چهارم عیوب النطق و اللّثغه (لکنت): مانند ضَرْب به الارض و ضَنْب؛ ۵. نوع پنجم ابدال التصحیف: گاهی ابدال نتیجه تصحیف است، مانند تَزَلَعْتُ و تَزَلَعْتُ؛ ۶. نوع ششم ابدال الإبتاع: منظور از ابتاع لفظی قرار گرفتن دو لفظی در کنار یکدیگر است که دومی در حرفی از حروف با اولی مخالف است و منظور از دومی تأکید اولی است و این لفظ دوم به تنهایی به کار نمی‌رود، مثل: حَسَنٌ بَسَنٌ و ضَئِيلٌ بئِيلٌ» (خساره، ۱۰). لغت‌نگاران قرون پیشین آن‌ها را به صورتی دقیق بر اساس عُرْف زبانی توده مردم به صورت واژه مستقل یا مترادف و گاهی با اشاره به وقوع اشتقاق اکبر ثبت می‌کرده‌اند.

زبان پدیده‌ای شگفت‌انگیز با زیرساخت‌های فطری فارغ از زمان و مکان است (تفصیل این مطلب را نک: خوش منش، ۶۴-۷۲)؛ بر روی چنین بستری از همانندی‌ها، زبان اقوام مختلف، نظام زبانی خاص خود را که بر ترکیب حروف آن زبان حکمرانی می‌کند داراست و تسهیل و تخفیف نیز تابع همان‌هاست. ممکن است ابدال حرفی به حرف دیگر در زبانی یا زمانی تسهیل‌کننده باشد، اما در زبان و زمانی دیگر تسهیل‌کننده نباشد؛ یا حرفی در زبانی به حرفی دیگر و در زبان دوم، همان حرف به حرف یا حروفی دیگر مغایر با نمونه‌های قبلی مبدل شود. به عنوان مثال به روشنی می‌بینیم که نزد مردم عراق، قاف به گاف و نزد مردم لبنان، قاف به همزه و نزد مصریان، جیم به گاف ابدال می‌شود (مدرس، ۲۱۹)؛ یا در زبان فارسی قرون پیشین، حرف دال که بعد از مصوتی قرار می‌گرفته، دال نوشته می‌شد. این حرف اخیر، دال معجم نامیده می‌شد و هنوز در خط‌های شرق ایران می‌توان

اثر این شیوه تلفظ را در برخی از کلمات یافت (نک. نائل خانلری، ۲۶۳؛ عمید، ۳۷).^۵ قیس رازی به این تفاوت لهجه‌های محلی اشاره کرده و چنین نوشته است: «در زبان اهل غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند» (نک: قیس رازی، ۲۱۴). رعایت این قاعده در میان ادیبان بسیار رایج بوده است، چنان‌که در سراسر کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم که در اوایل قرن هفتم هجری نوشته شده، این قاعده رعایت شده است (نک: قیس رازی، سراسر کتاب). مدرس تبریزی نیز پس از توضیح در باره ذال معجم به شعری از شرف‌الدین علی یزدی استناد می‌کند:

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال با تو گویم زان که نزدیک افاضل مبهم است؛
پیش از او در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است دال باشد ورنه باقی جمله ذال معجم است.
در فارسی میان دال و ذال فرق وجود دارد. اگر پیش از دال، یکی از حروف صحیح و دارای سکون قرار گیرد، دال است، وگرنه ذال تلفظ می‌شود، بدین معنا که هرگاه در یک واژه فارسی قبل از واج «د» هجایی با مصوّت پایان می‌یافت (صامت + مصوّت) یا واج «ذ» در پایان هجایی بود که پیش از آن مصوّت می‌آمد (صامت + مصوت + صامت) به صورت «ذ» (/ð/) نوشته و خوانده می‌شد، مانند «دید و شنید» که به صورت «دید و شنید» مورد استعمال بوده است (مدرس تبریزی، ۴۷/۱).

۴. ابدال در علم صرف

در علم صرف، پدیده «ابدال» به عنوان یکی از مسائل ادبیات زبان عربی مورد بررسی قرار می‌گیرد که در این علم نیز به معنای تبدیل یک حرف به حرف دیگر آمده است.

۴. الف. اقسام ابدال صرفی

این نوع به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱. ابدال حرفی شایع؛ ۲. ابدال حرفی ضروری؛ ۳. ابدال حرفی لازم.

که نوع اخیر اقسامی دارد: ابدال نادر، مطرد، مخالفه، لغوی، قیاسی و غیر قیاسی. برای نمونه، به طور مطرد (قیاسی) در باب «افتعال»، از افعالی می‌توان یاد کرد که فاء الفعل آن‌ها "واو" است و حرف واو تبدیل به تاء می‌شود، مانند: «اتّسع» و «اتّحد» که در اصل «اوتسع» و «اوتحد» بوده‌اند. همچنین حرف واو به صورت غیرمطرد (سماعی)، در ابتدای کلمات «تجاه»، «تراث»، «تقیه»، «تقوی»، «تقاء»، «توراه»، «تخمه»، «تکلان»، «تتری»، و نیز کلمات «اخت»، «بنت» و «کلتا» تبدیل به تاء شده است و در باره عبارت «تالله» گفته شده است که تاء بدل از واو قسم است (نک: اسمری، ۹-۱۵ و نمونه‌های بیشتر در ۱۶-۴۶). نظیر این حالت در افعال باب‌هایی

۷. عمید یک رباعی از خواجه نصیرالدین طوسی حاوی قاعده‌ای در این باب نیز نقل می‌کند: آنان که به فارسی سخن می‌رانند / در معرض دال، ذال را نشانند // ماقبل وی ار ساکن جز «وای» بود / دال است و گرنه ذال معجم خوانند (عمید، ۳۷)؛ مراد از «وای» در این جا حروف عله است.

همچون افتعال نظیر اصطحاب روی داده است که اصل آن اصطحاب بوده و تاء به جهت مجاورت با صاد از صلابت و فخامت آن اثر پذیرفته و مبدل به طاء گشته است.

از همین جنس است مصادری همانند اضطراب که اصل آن اضتراب بوده، اطلاق که از اتطلاب آمده، اطلاق و ادعاء که از اظتلام و اندعاء آمده‌اند. همچنان که مصدر اذتخار به اذخار و اذتجار به اذجار مبدل شده است و سبب آن عدم توافق و تطابق میان شدت مخرج تاء با مخارج حروف فاء‌الفعل بوده، پس تاء به حروف مبدلی که می‌بینیم تغییر یافته تا سهولت و عذوبت کلام افزون گردد (جوهری، ۱۶۲/۱).

عبدالله امین نیز ابدال صرفی را به دو شکل دانسته است: یکی ابدال برای ادغام که در جمیع حروف هجاء غیر از الف وجود دارد، و دیگری ابدال برای غیر ادغام که در حروف «هدأت موطیا» گرد آمده‌اند (امین، ۲).

۵. ابدال لغوی

به معنای بیرون کشیدن یک کلمه از کلمه دیگری با تغییر یکی از حروف آن است (مانند حَضَم و قَضَم) که با نام‌های دیگری شناخته می‌شود: ابدال، ابدال اشتقاقی، اشتقاق کبیر و اکبر، بَدَل، تعاقب، قلب، مبدول، محوّل، مضارعه، معاقبه، نظائر و مقلوب (نک: اسمری، ۲۱ و ۲۲).

۶. برخی زمینه‌ها و عوامل پیدایی ابدال

پدیده ابدال بر اساس قوانین فیزیکی و آوایی حروف صورت می‌گیرد و توجه به این قوانین و خواص و ترتیبات حروف از این حیث، حائز اهمیت است.

۶-۱. خواص فیزیکی اصوات

آهنگ کلام از تألیف آواها پدید می‌آید که خود دارای خواص فیزیکی و موسیقایی مختلف است (تفصیل این عنوان را نک: خوش‌منش، نظام‌هنگ قرآن: ۸۲ - ۹۲). آواهای زبان عربی در دو ناحیه مهم با یکدیگر تفاوت دارند که این دو ناحیه، با یکدیگر در ارتباط‌اند؛ یکی طبیعت نطقی و عضوی و دیگری طبیعت فیزیکی.

طبیعت فیزیکی حروف، برآمده از کیفیت نطق و حالت موانع در کانال صوتی و حالت همس و چهار حروف است (بریسیم، ۴۷). حروف بر اثر خاصیت فیزیکی به دسته‌های مختلف قابل تقسیم‌اند و می‌توان در میان حروف صامت، چند گروه اصلی را تشخیص داد:

۱. حروف انسدادی: ق، ک، گ، ت، د، ب، پ.

۲. حروف انقباضی که خود به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱-۲. حروف سایشی مانند: ه، خ، ش، ژ، س، ز، ف، و.

۲-۲. حروف روان مانند: ل، ر.

۳-۲. حروف غنّه یا خیشومی مانند: ن، م.

از دیر باز ترتیب ادای حروف در دستگاه تکلم مورد توجه ادیبان، آواشناسان و زبان‌شناسان بوده است. سیبویه، ترتیب حروف را این‌گونه ذکر کرده است:

ء. هـ. ع. ح. غ. خ. ک. ق. ض. ج. ش. ی. ل. ر. ن. ط. د. ت. ص. ز. س. ظ. ذ. ث. ف. ب. م. و
(سیبویه، ۱/ ۱۰-۱۴).

ابن سینا قریب همین ترتیب را با جابجایی برخی از حروف آورده است: ۶

ء. ا. هـ. ع. ح. غ. خ. ق. ک. ج. ش. ض. س. ص. ز. ط. ت. د. ث. ذ. ظ. ل. ر. ف. ب. م. ن.
و. ی (ابن سینا، ۳۸، ۵۶، ۱۵۰-۱۶۳).

قول قابل اعتنای ابن جزری در کتاب معروف النشر فی القراءات العشر نیز، با اندکی تغییر در ترتیب پاره‌ای از حروف، مانند موارد فوق است (ابن جزری، ۱/ ۲۰۲).

تأثیر آوایی حروف، موضوعی است که نظر شماری از واژه‌نگاران و زبان‌شناسان را معطوف خود داشته است. آن‌ها حالات فیزیکی پاره‌ای از حروف را مد نظر قرار داده و درباره تأثیر آهنگین و نقش آن حالات، در آفرینش معنا سخن گفته و مثال‌هایی در این زمینه مهم ذکر کرده‌اند. بُعد و قرابت مخارج حروف و نیز امکان تبدیل مخارج آن‌ها به یکدیگر را می‌توان ذیل مباحث «اشتقاق» و انواع آن (اشتقاق اصغر، کبیر و اکبر) یافت.

برای اشتقاق کبیر که در بالا شرح داده شد، می‌توان مثال‌هایی نظیر سراط و صراط، صقع و سقع، هز و از، نهق و نعق و نعق ذکر کرد. همچنین اشتقاق اکبر فراتر از صرف تبدیل هیئت در یک لفظ است و به تبدیل یک یا چند حرف یا بیش از آن از یک واژه به حروف متناسب با آن از لحاظ صوتی و با حفظ تناسب معنایی منتهی می‌گردد (صبحی صالح، ۱۷۳ - ۲۰۳).

میان حرفی که اشتقاق اکبر (ابدال) در آن‌ها صورت می‌گیرد، نسبت‌های ذیل قابل فرض است:

۶-۱-۱. تماثل

هنگامی اتفاق می‌افتد که دو حرف در مخرج و صفت یکی باشند؛ مانند دو «ب»، دو «ت» و دو «ث» در حالتی که حرف تشدید می‌گیرد (نک. صبحی صالح، ۱، ۲۱۷؛ امین، ۳۵۲). مانند حَبَّ، شَتَّ یا شَتَّى، حَثَّ (نمونه و توضیحات بیشتر را نک: ازهری، ۴/۷ و ۱۸۴/۱۱ و ۲۷۵/۳).

۶-۱-۲. تجانس

بدین معنا که دو حرف دارای مخرج واحد و صفت متفاوت باشند؛ نظیر طَلَّ و دَلَّ، طَلَعَّ و دَلَعَّ، ضَلَّ و ضَلَعَّ، سَلَّ و سَلَعَّ.

۶-۱-۳. تقارب

تقارب خود بر چهار دسته زیر تقسیم می‌شود:

۶. (در این زمینه مقایسه و تحلیل میان دو قول اخیر را نک. ستوده‌نیا، ۱۹).

۱. دو حرف دارای مخرج نزدیک به هم و صفت واحد باشند؛ نظیر دو حرف ح و هـ و ارتباطی که دو فعل حَبِطَ و هَبِطَ با یکدیگر پیدا می‌کنند.
۲. دو حرف از حیث مخرج و صفت نزدیک هم باشند؛ نظیر ل و ر در افعالی چون بَتَلَ و بَتَّرَ.
۳. دو حرف از حیث مخرج به هم نزدیک و از حیث صفت از هم دور باشند؛ نظیر د و س. وقوع چنین حالتی نادر است؛ به عنوان مثال فاصله دوری میان ریشه‌های ذَلَّ و سَلَّ وجود دارد.
۴. دو حرف از حیث صفت، نزدیک هم و از حیث مخرج از هم دور باشند؛ نظیر ش و س (صبحی صالح، ۲۰۱ - ۲۱۷). چنین چیزی بیشتر در انتقالات بین‌زبانی اتفاق می‌افتد؛ مانند تبدیل واژه بنفشه فارسی به بنفسج در زبان عربی.

۶-۱-۴. تباعد

تباعد نیز به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. دو حرف از حیث مخرج از هم دور و از حیث صفت نزدیک باشند؛ نظیر ن و م.
 ۲. دو حرف از حیث مخرج و صفت از هم دور باشند (همان)؛ نظیر ش و ک در واژگانی مانند حَبِکَ و شَبِکَ؛ «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» (الذاریات: ۷)، که حُبِکَ را از جمله به معنای طرائق درهم‌تنیده و قریب به شبک که به زبان امروزی معادل «شبکه»‌های آسمانی است، شمرده‌اند. هـ و ض در هَجَجَ و ضَجَجَ نیز نمونه دیگری هستند که در آیه‌های زیر با اشاره به اندک بودن خواب اهل تقوی به کار رفته‌اند: «كَأَنُّوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» (الذاریات: ۱۷) و «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (السجده: ۱۶) (صبحی صالح، به نقل از امین، ۳۵۲).
- زبان عربی، به سبب وجود لهجه‌های گوناگون و نیز رستاخیزی ناگهانی که نزول قرآن و ضبط و تدوین کلمات در آن با سرعتی فزون‌تر از حد متعارف زبان‌های دیگر در آن پدید آورد، زبان حروف متعدد قریب‌المخرج است و این حالت به ایجاد تشابه بین الفاظ و معانی و پدید آوردن اشکال گوناگون انجامیده است (تفصیل این مطلب را نک: خوش منش، زبان قرآن: ۷۹-۱۱۶).

علل اصلی وقوع این دسته از ابدالها عوامل زیرند:

۱. بازتابی طبیعی از حالت اندام‌های تکلم؛
 ۲. حفظ تنوعات پدید آمده در طول تاریخ یک زبان؛
 ۳. فقر زبان‌ها در دوره‌های نخستین پیدایش؛
- همچنین درباره این موضوع پراهمیت که جرجی زیدان در آغاز تحلیل خود بدان اشاره می‌کند، یعنی بازتاب طبیعی حالت پدید آمده در اندام‌های تکلم، هنگام نطق حروف و نیز دیگر عوامل دخیل در تحولات مورد اشاره در بالا، در رأس همه آن‌ها روح و فطرتی که ورای این دستگاه و اندام‌ها قرار دارد را نیز باید مد نظر داشت.

هنگام بحث در باره ابدال، این پرسش بسیاری از اوقات همراه و در ذهن ماست که علت اشتقاق اکبر تسهیل نطق است یا ایجاد کلمه‌ای جدید که معنایی جدید و متفاوت می‌آفریند. پاسخ به این سؤال آسان نیست و نمی‌توان یکی از این دو فرض را به نفع دیگری از صحنه خارج کرد. زبان بشر در سیر فطری و تاریخی خود در بسیاری از اوقات با تسهیل نطق، خود را با تلون و تنوع الفاظ مواجه دیده و فرصت را برای اتخاذ الفاظ تازه برای معانی جدید مناسب دیده و در مواقعی نیز برای فرق میان معانی مترادف و متقارب، از تنوع واژه‌ها و ابدال میان آن‌ها بهره جسته است. نگارنده با تفصیلی به این موضوع در مقاله ترادف پرداخته است (نک. خوش‌منش، ترادف، ۳۹۹-۴۰۷، دائرةالمعارف قرآن کریم، ۱۳۸۸). این نکته نیز قابل ذکر است که ابدال صرفی، به عقیده برخی از لغویین، از طریق عواملی موجب ایجاد ابدال لغوی می‌شود. از جمله: تطور صوتی، تصحیف، لکنت زبان، خطا در شنیدن و ناتوانی غیر عرب در تلفظ برخی حروف (اسمری، ۲۱).

از یاد نبریم که زبان‌های نخستین، انباشت واژگانی فراوان نداشتند، به همین دلیل این امر منجر به تغییر و تنوع یک واژه برای معانی گوناگون گردیده است. به این موضوع در دستگاه اندیشه غربی به صورت دیگری اشاره شده است. (نک. Bouton, *Discours physique du langage*, *Génèse et histoire de la neurolinguistique*, p. 64; Rey et les autres, *Dictionnaire historique de la langue française*, p. 33-41; Derivery, *La phonétique du français*, p. 33-41. Landercy, *Éléments de phonétique*, p. 1-32).

۶-۱-۵. اشتقاق کُبار^۲

در این نوع اشتقاق، لفظ از ترکیب بعضی از حروف یک عبارت اخذ می‌شود. بسیاری از علما از چنین حالتی به «نحت یا تراش» کلمه تعبیر کرده‌اند (فراهیدی، ۶۰/۱؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۳۲۸/۱؛ سیوطی، المزهَر، ۳۷۱/۱) و انواعی برای آن برشمرده‌اند:

الف) نحت از یک جمله مانند فعل حوَقَل یعنی قال: لاحول و لاقوه إلا بالله (صبحی صالح، ۲۶۷).

ب) نحت از دو کلمه مانند عبشمی (برگرفته از عبدالشمس) و حیعل و حیعله (برگرفته از حی علی) (العین، ۶۰/۱-۶۱).

ج) نحت از دو فعل مانند فعل بعثر که نحت از «بعث و آثار» نوشته شده است (سراج، ۱۷ و ۱۸؛ اشاره به این نظر را نک: ازهری، ۲۱۸/۵).

از حالت دوم به قلب و از حالت سوم به ابدال (موضوع بحث ما)، تعبیر شده است (نک: الألوسی، ۳۸-۳۹).

۲. لازم به ذکر است که لغویون قدیم عرب، با وجود پرداختن به نحت و برشردن انواعش، آنرا جزو تقسیمات اشتقاق نمی‌دانستند (نک: سیوطی، ۴۸۲/۱-۴۸۵؛ ابن فارس، الصحاحی فی فقه اللغة، ۴۶۱/۱؛ همو معجم مقاییس اللغة، ۳۲۸/۱). اما معاصرین نحت را با عنوان اشتقاق کُبار، زیرمجموعه اشتقاق معرفی کرده‌اند (نک: امین، ۳۸۹؛ صبحی صالح، ۲۴۳).

در باره تعریفات و مثال‌های بالا تفصیل و اختلاف نظرهایی وجود دارد که خارج از مجال مقال است (نک. ابن جنی، الخصائص: ۱۳۵/۲ و ۱۳۶؛ سیوطی، ۱/ ۲۷۶).

۷. بیان نمونه‌ها

پس از سخنی که در باب علل و عوامل پیدایی ابدال گذشت، نمونه‌هایی را در این باب با استخراج از آیات و روایات و تحلیل‌های آوایی و معنایی از نظر بگذرانیم.

۷-۱. حسر و حصر

قرآن کریم برای بیان تنگی سینه و فشار روح، دو فعل حسر و حصر را به کار می‌برد:

«لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران: ۱۵۶).

«حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ» (النساء: ۹۰).

سیاق استعمال این دو ریشه در بیان رویدادهای جنگی است؛ ارتباط لفظی و معنایی در میان هر دو وجود دارد و برخی از تفاسیر، معادل این هر دو را ضیق دل گرفته‌اند (زمخشری، الکشاف: ۴۳۱/۱؛ میرزا خسروانی، ۲۶۳/۲ و قشیری، ۲۸۹/۱). این نکته نیز قابل ذکر است که حسر برای قلب و حصر برای سینه استعمال شده است. و الحَصْر: ضَيْقُ الصَّدْرِ وَالْحَضْرُ: اِعْتِقَالُ البَطْنِ (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة: ۷۲/۲).

حَصْر حصرًا به معنای عدم توانایی بر تکلم است. حصر صدر المرء: به معنای فرو ماندن از قیام به امری است (فراهیدی، ۱۱۳/۳)؛ قریب به همین معنا در حسر نیز وجود دارد: والحَسْر والحُسُور: الإعياء، (تقول): حَسْرَتِ الدَّابَّةِ وَحَسْرَتِهَا بَعْدَ السَّيْرِ فَهِيَ حَسِيرٌ وَمَحْسُورَةٌ وَهِنَّ حَسْرَى؛ وَ حَسْرَتِ العَيْنِ أَى: كَلَّتْ (فراهیدی، ۱۳۳/۳).

چنان‌که از همین ریشه در سوره ملک در باب در ماندگی و فروماندگی جسمی (ثُمَّ اِزْجِجِ اَلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ اَلْبَصَرُ حَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ) (الملك: ۴)، و در سوره فاطر در باره پشیمانی و خودخوری روحی از همین ریشه آمده است: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (فاطر: ۸) (شاهد سوره فاطر را نک. ابن منظور، ۱۸۹/۴).

۷-۲. حصد و خصد

قرآن برای درو کردن رُستنی‌های معمولی از فعل حصد استفاده می‌کند، اما برای ستردن تیغ‌های تیز از درخت سرسختی همچون سدر، از فعل خصد بهره می‌گیرد:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ اَلْحَصِيدِ» (ق: ۹).

«كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» (الانعام: ۱۴۱).

«وَأَصْحَابُ اَلْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ اَلْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ» (الواقعه: ۲۷ و ۲۸).

حصد چیزی است که درو می‌شود و خصد چیزی است که خرد و خار آن تراشیده می‌شود (ابن - منظور، ۱۵۲/۳؛ و توسعه معانی را در این لغت و مرتبط با همین ترتیبات، نک. فراهیدی، ۱۱۲/۳).

همو، ۱۷۵/۴؛ طبری، ۱۶۴/۱۲؛ و به گفته زمخشری: خضد الشجر و خضده: قطع شوکه. و سدر مخضود و مخضد و خضید و احتظر بالخضد و هو ما خضد أي قطع (زمخشری، اساس البلاغه: ۲۵۱/۱).

۷-۳. حصی، حصب، حطب

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (الانبیاء: ۹۸).

حصی به معنای سنگریزه است که این ریشه در این معنای اولیه خود در قرآن به کار نرفته است، اما حصی به معنای عدد کثیر است که به سبب کثرت به سنگریزه تشبیه شده و در زبان مردم به صورت اصاه نیز استعمال شده است (فراهیدی، ۲۶۷/۳-۲۶۸). و از همین طریق فعل احصا به معنای شمارش و عدد به کار رفته است، چندان که در سوره مریم، مصدر عد را مفعول مطلق فعل احصا قرار می‌دهد: لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (مریم: ۹۴) (ازهری، ۶۹/۱).

همچنین و در مرحله‌ای دیگر زمین خشک پوشیده از سنگریزه را حصب و محصب و بادی را که سنگریزه با خود می‌آورد، حاصب می‌خوانند: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ الْقَدْرِ: (۳۴) (نک. فراهیدی، ۱۲۴/۳؛ ازهری، ۱۵۳/۴).

این سیر ادامه پیدا می‌کند و سنگریزه به خاک مبدل شده و اگر خاک، آبگیر و آباد شود، خصب و خصیب خواهد بود، و اگر اثر آب بر آن ظاهر باشد، خاضب یا خصیب خواهد بود و اگر سبزی در آن آشکار شود، خضر خواهد شد: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (الحج: ۶۳)؛ حَصَبَ الشَّجَرِ يَحْضِبُ حُضُوبًا وَ حَصَبَ وَ حُصَبَ وَ اخْضَوْصَبَ، به معنای سبزی و خضر و اخضرار آن است. (ابن منظور، ۳۵۹/۱). اگر آب در آوند گیاه خاردار نفوذ کند، گفته می‌شود قد اخصب؛ اما این تصحیف است و قول صواب، اخصب است و فعل اخصب برای گلی به کار می‌رود که برگ آورده و ساقه آن فرجه شده است (ازهری، ۷۰/۷).

حال از جهتی دیگر، حصب از حیث خشکی به معنای حطب نیز هست. اهل لغت گفته‌اند: حصب جهنم، همان حطب جهنم است که در عین حال حصب نیز گفته شده است. فعل حصبت النار به معنای قرار دادن هیزم در آتش میراست تا از نو برفرورد (ابن منظور، ۳۲۱/۱؛ جوهری، ۱۱۳/۱).

دو واژه حصب و حطب برای بیان آتش‌زنده جهنم و در سیاق‌هایی نزدیک به هم به کار رفته‌اند:

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (الانبیاء: ۹۸).

«وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (الجن: ۱۵).

«وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالُهُ الْحَطَبُ» (المسد: ۴).

۷-۴. رجز و رجس

دو ریشه رجز و رجس دارای مفهوم لغوی مرتبط هستند و سیاق استعمال آن‌ها در آیات نیز اشاره‌ای به این تشابه دارد. در دو آیه «وَيَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيَطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ رَجَزَ الشَّيْطَانِ» (الانفال: ۱۱) و «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (الاحزاب: ۳۳)، هر دوی این ریشه‌ها با افعال مصادر «إذْهَاب» و «تَطْهِير» آمده‌اند.

لغویانی همچون ازهری تفاوتی میان رجز و رجس برشمرده و دیگرانی همچون خلیل و ابن منظور این دو را تقریباً یکی شمرده‌اند (نک: ازهری، ۳۰۷/۱۰؛ فراهیدی، ۵۲/۶؛ ابن منظور، ۹۵/۶).

ابن منظور نقل می‌کند که در سخن «وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»، رجس به معنای رجز است و حرف زاء به سین مبدل شده است؛ همان‌گونه که «أسد» را «أزد» نیز گفته‌اند و ممکن است دو لغت مستقل باشند (ابن منظور، ۹۵/۶). ابن فارس، رجز را عذاب معنا کرده است و برای قول خود با استناد به آیه «وَالرُّجْزَ فَاهْجُزْ» (المدثر: ۵)، چنین نوشته است: «فَذَلِكَ مِنْ بَابِ الْإِبْدَالِ؛ لِأَنَّ أَصْلَهُ السَّيْنُ» (نک: ابن فارس، معجم مقاییس اللغة: ۴۹۰/۲).

جوهری نیز، رجس را پلیدی معنا کرده و به نقل از فراء، در آیه «وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (یونس: ۱۰۰)، آن را عذاب و مشابه رجز می‌نویسد: «و این شبیه رجز در کلام خداوند است، و ممکن است این دو کلمه از دو گویش باشند که در آن‌ها سین مبدل به زاء شده است، چنان‌که به «أسد»، «أزد» نیز گفته شده است» (جوهری، ۹۳۳/۳).

۷-۵. فلق و فرق

ابن فارس در فقه اللغة می‌نویسد: در سوره بقره برای شکافته شدن آب در داستان موسی، فعل فرق به کار رفته است: «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (البقره: ۵۰)؛ این در حالی است که برای همین موضوع در سوره شعراء فعل فلق آمده است: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ» (الشعراء: ۶۳)؛ در حالی که بر حسب قاعده، قسمت دوم می‌بایست به صورت «فانفلق فكان كل فلق كالطود العظيم» می‌آمد که به سبب تقارب مخارج لام و راء - به جای فرق استفاده شده است (ابن فارس، الصحابی فی فقه اللغة: ۱۵۶/۱-۱۵۴).

خلیل، انفراق صبح را به معنای انفلاق آن و این دو را دو لغت مستقل می‌داند (فراهیدی، ۱۴۸/۵). به گفته ابن منظور، فَرَقَ، به معنای انفلاق و شکافتن و برآمدن عمود صبح است که از شب «مفارقت» می‌کند (ابن منظور، ۳۰۳/۱۰).

۷-۶. قده و قطة

دو فعل قَدْ و قَطَّ درباره برش به کار می‌روند. فعل قَطَّ، قطع شیئی سخت و جدا کردن نصیبی از آن است و در برخی معانی خود دقیقاً معادل قَدْ است (نک: فراهیدی، ۱۵/۵-۱۷). این از آن روست که

حرف طاء صوت را بیشتر نگاه می‌دارد، پس حرف طاء را که «مُتَاجِز»^۸ و سریع است به جهت نزدیکی و سرعت ادا برای قطع عرضی، و دال را که «مُطَاطِل»^۹ و کند است برای قطع طولی قرار داده‌اند، به عبارت دیگر حرف دال، قطع طولی چیزی و حرف طاء به جهت شدت و سرعت بیشتر در ادا، قطع عرضی آن را بیان می‌کند همچنین سه فعل «قَرَّت، قَرَد و قَرَط» برای سه حالت خون استعمال می‌شود: به ترتیب؛ هنگامی که خشک شده، یا در حال تراویدن یا در حال ریزشی که توأم با شنیده شدن است (ابن جنی، الخصائص، ۱۶۰/۲).

قرآن کریم ریشه «قَدَد» را سه بار در دو آیه متوالی برای صحنه دریدن سریع پیراهن حضرت یوسف (ع) آورده است: *إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (يوسف: ۲۸).*

به گفته خلیل، استعمال فعل قَدَّ از جمله در جایی است که شیئی همانند پوست یا لباس با وسیله‌ای به سان شمشیر دریده شود: *تقول: قَدَدْتُ وسطه بالسيف، وَقَدَدْتُ القميص فانقَدَّ (فراهیدی، ۱۶/۵).*

تعبیر «قَدَد» که صفت برای «طرائق» است (دعاس، ۳۹۰/۳؛ الدریش، ۱۰/۲۴۲)، نیز در مورد اجزاء یا افرادی به کار می‌رود که از هم منقطع و فرقه فرقه شوند (وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (الجن: ۱۱)).

وقتی نی از طول قطع شود، فعل «قَدَّ» و وقتی که از عرض قطع شود، فعل «قَطَّ» برای آن به کار می‌رود و چنین است که این مثل عربی ساخته شده است: *إِذَا جَادَ قَدَّكَ وَ قَطُّكَ فَقَدَ اسْتَوَى خَطُّكَ (زمخشری، اساس البلاغه، ۱/۴۹۴).*^{۱۰}

همچنین قرآن کریم یک بار ریشه «قَطَط» را در باره سهم و حصه مکذبان از عذاب آورده است: *وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْنَا لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (ص: ۱۶) (فراهیدی، ۱۵/۵).* همین معنا در مورد ریشه نیز به کار رفته است: *وَالْقِسْطُ: الْحِصَّةُ وَالنَّصِيبُ. يَقَالُ: أَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الشَّرَكَاءِ قِسْطَهُ أَيْ حِصَّتَهُ. وَكُلُّ مِقْدَارٍ فَهُوَ قِسْطٌ فِي الْمَاءِ وَعَيْرِهِ. وَتَقَسَّطُوا الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ: تَقَسَّمُوهُ عَلَى الْعَدْلِ وَالسَّوَاءِ^{۱۱} (ابن منظور، ۳۷۷/۷).*

۱۰. سریع، رها از مانع.

۱۱. کند.

۱۲. هر گاه تراشیدن و سر زدن قلمت خوب شود، ختت نیکو خواهد شد.

۱۳. قسط به معنای حصه و نصیب است، گفته می‌شود: هر یک از شرکاء قسط و سهم خویش را گرفت. و هر مقداری در تقسیم-بندی آب و غیره قسط نامیده می‌شود. *تَقَسَّطُوا الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ*، به معنای قسمت کردن چیزی بر اساس عدالت و تساوی است.

۷-۷. ق در، ق ت ر، ق ط ر

در دو ریشه قدر و قتر، مفاهیم سخت گرفتن و فشردن وجود دارد. «قَدَرٌ عَلَيْهِ رِزْقُهُ. وَ قَدَّرَ: قَتَّرَ. وَ قَدَّرَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ: قَاسَهُ بِهِ وَ جَعَلَهُ عَلَى مِقْدَارِهِ» (زمخشری، اساس البلاغه: ۱ / ۴۹۵)، که در مواضع مختلف قرآنی، استعمالات این ریشه‌ها را در سیاق‌های قریب به یکدیگر می‌یابیم:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا (الفرقان: ۶۷).

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (الفجر: ۱۶).

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِيَسْطَ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الشوری: ۱۲).

*در این آیات، قدر و قتر به معنای تنگ شدن و ضیق و تنگی آمده است.

ابن جنّی سه ترکیب (ق ط ر) و (ق در) و (ق ت ر) را در کنار هم مورد توجه قرار می‌دهد و می‌گوید: حرف تاء دارای حالت خفا و استفال است و حرف طاء دارای میل به بلندی و صعود، از همین رو دو فعل قَتَّرَ و قَطَّرَ برای دو منتها الیه استعمال شده‌اند، قتر به معنای کرانه برای ابتدا و قطر به معنای ضخامت و پهنا برای انتها به کار رفته که در قرآن کریم کرانه‌های آسمان و زمین با واژه «قطر» و به صورت مثنی آمده است:

يَا مَعْشَرَ الْجِبْنَ وَالْإِنسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (الرحمن: ۳۳).

اما حرف دال در فعل قَدَّرَ دارای مکانی بینابین و میان آن دو است، نه صعود دارد، نه نزول (ابن جنّی، الخصائص: ۱ / ۵۱۲).

هر چند قطر و اقطار به صورتی نه چندان معروف به شکل قُتِّرَ و اقتار نیز به کار رفته‌اند (نک. ابن منظور، ۱۰۶/۵، ۷۲، ۷۸) و از این دو ریشه، صورت‌های فعلی نیز استعمال شده است: وَ تَقَتَّرَ فَلَانٌ أَى تَهِيأً لِلْقِتَالِ مِثْلُ تَقَطَّرَ. وَ تَقَتَّرَ لِلْأَمْرِ: تَهِيأً لَهُ وَ غَضِبَ، وَ تَقَتَّرَهُوَ اسْتَقَتَّرَهُ (ابن منظور، ۷۲/۵)، در بکار بردن تقتر و تقطر اختلافی نیست و به معنای آماده شدن آمده است.

۷-۸. نزع، نرح، نضح

در زبان عربی، فعل نزع به معنای کشیدن است؛ اگر بخواهیم این فعل را تقویت کنیم، به فعل نرح به معنای کشیدن آب و در صورت تقویت و تشدید فزون‌تر به فعل نضح به معنای ریختن و پاشیدن آب خواهیم رسید.

«نزوع» شتری را گویند که با آن به تنهایی آب از چاه کشیده می‌شود و «بئر نزوع» چاهی را خوانند که با دلو و دست از آن آب درآورده می‌شود (فراهیدی، ۳۵۷/۱). اما «بئر نزوح» چاهی است که آب آن اندک و استخراج از آن سخت‌تر است (نک. همو: ۱۶۲/۳). اگر باز بخواهیم بر شدت و قوت معنای فعل بیفزاییم، به فعل «نضح» خواهیم رسید. این همان فعلی است که قرآن کریم از آن،

صیغه مبالغه ساخته و آن را برای بیان شدت و قوت آب دو چشمه جوشان بهشتی به کار برده است: «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ» (الرحمن: ۶۶).

ابن جنی به دو فعل نضح و نضخ به ترتیب در مورد جوشش خفیف و جوشش شدید آب از زمین با توجه به تفاوت میزان غلظت دو حرف حلقی حاء و خاء اشاره می‌کند (ابن جنی، المحتسب: ۱۹/۲)؛ نضح از نضح قویتر است و حاء را برای آب ضعیف و خاء را برای آب قوی و غلیظ نهاده‌اند (همو، الخصائص: ۱۶۰/۲).

بنا بر قول لغویانی همچون ازهری، نضح همانند نضخ و گاهی به جای هم و گاهی جدا از هم به کار می‌روند (ازهری، ۱۲۵/۴).

در این زمینه اهل لغت و بلاغت به صورتی مستوفی داد سخن داده و قلم فرسوده‌اند؛ از آن جمله است آنچه ابن منظور در این باب به نقل از لیث، اصمعی، ابوزید و ابولیلی آورده است (ابن منظور، ۶۱۸/۲)، و نیز امثله و شواهدی که صاحب بن عبّاد (المحیط فی اللغة: ۱۸۹/۱ و ۳۴۴)، جوهری (۴۳۳/۱)، زمخشری (اساس البلاغه، ۶۳۷/۱) و پیش از همه خلیل (فراهیدی، ۱۰۶/۳) آورده‌اند.

۷-۹. بحث و بحث

قرآن کریم ریشه بحث را تنها یک‌بار در آیه سی و یکم سوره مائده به کار برده است: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ».

ابن فارس این ریشه را به معنای از زیر خاک در آوردن چیزی دانسته است: «يدلُّ على إثارة الشيء» (ابن فارس، ۲۰۴/۱)، به سؤالی هم که به قصد آگاهی و خبرگیری است بحث گفته شده است (فراهیدی، ۲۰۷/۳)، چنانچه بحوث به حالتی از شتر گفته می‌شود که وقتی راه می‌رود خاک را با دستانش می‌کند و به پشت سر می‌اندازد (همو، همان).

از قضا در آیه فوق ریشه بعث نیز به کار رفته که ابن فارس آن را دقیقاً هم‌معنا با بحث آورده است: «الباء والعين والثاء أصل واحد، وهو الإثارة» (ابن فارس، ۲۶۶/۱). ازهری برای بحث در کلام عرب دو وجه ذکر کرده، یکی ارسال و دیگری اثاره (ازهری، ۲۰۱/۲). این ریشه ۵۶ بار در قرآن آمده و دو بار نیز به صورت بُعِثِرَ (الانفطار: ۴؛ العاديات: ۹) ذکر شده که ابن عاشور از قول کشف آن را مرکب از بعث و راء و منحوت از بعث و إثارة دانسته مثل بسمل و حوقل، و معنای هر دو را در خود دارد (ابن عاشور، ۱۵۲/۳۰). از ۵۶ مورد ریشه بعث، ۳۴ مورد در باره برانگیختن از قبر و مرگ و قیامت است. چنانچه ریشه عثر را نیز اطلاع از امری پنهانی و مخفی و همچنین اثاره و کنار زدن گرد و غبار دانسته‌اند (ابن فارس، ۲۲۸/۴) و از این جهت دارای ارتباط معنایی با موارد قبلی است.

۷-۱۰-۷. حسس و جسس

۷-۱۰-۱. جسس (جس)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا...» (الحجرات: ۱۲).

ابن منظور، جس، را لمس با دست گفته است؛ جس شخصی را اظهار او در مقابل اختفایش آورده و جس خبر را جستجو و بحث و فحص از چیزی دانسته و تجسس را تفتیش پنهانی‌های امور می‌گوید و اشاره به قرائت شاذی کرده که فَتَجَسَّسُوا در آیه ۸۷ سوره یوسف را فَتَجَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ، خوانده است (ابن منظور، ۶ / ۳۸؛ نیز نک: عکبری، ۱ / ۳۷۹). وی تجسس و تحسس را هر دو به معنای به دست آوردن خبر دانسته با این تفاوت که: «التَّجَسُّسُ، بالجيم، أن يطلبه لغيره، و بالحاء، أن يطلبه لنفسه، و قيل بالجيم: البحث عن العورات، و بالحاء الاستماع» (ابن منظور، ۶ / ۳۸). طبق قول ابن عطیه، تجسس با جیم در خیر است و تجسس با حاء در شر و برخی از جمله حسن و ابورجاء و ابن سیرین و الهذلیون، و لَا تَجَسَّسُوا در آیه ۱۲ حجرات را «لا تحسسوا» قرائت کرده‌اند (ابن عطیه، ۵ / ۱۵۱). معنای کشف از پنهانی‌ها در آیه «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» (الاسراء: ۵) نیز که همانا گشتن زوایای خانه‌هاست، قابل دریافت است.

۷-۱۰-۲. حسس (حتس)

مواضعی از استعمال این ریشه در آیات قرآن به صورت زیر است:

«يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ» (یوسف: ۸۷).

«وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُجِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» (مریم: ۹۸).

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ» (آل عمران: ۵۲).

«لَا يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا» (الانبياء: ۱۰۲).

«وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ» (آل عمران: ۱۵۲): «أَي تَقْتُلُونَهُمْ قَتْلًا شَدِيدًا» (ابن

منظور، ۶ / ۵۲).

ابن فارس برای این ریشه دو اصل در نظر گرفته: اول، غلبه با شدت و قتل و دوم، حالتی که حکایت از صدای حاصل از درد و مانند آن می‌کند: «الحاء و السين أصلان: فالأول غلبه الشيء بقتل أو غيره، و الثاني حكاية صوت عند توجع و شبهه... و من هذا الباب قولهم أَحَسَسْتُ، أَي عَلِمْتُ بالشئ» (ابن فارس، ۲ / ۹). در آیات فوق غیر از آیه آخر که از اصل اول گرفته شده، بقیه بر اصل دوم دلالت می‌کنند. در اصل اخیر در حقیقت آنچه منتقل می‌شود نوعی علم، ادراک و شناخت است (حرکتی بی صدا)، چنانچه ازهری و فراهیدی نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند: «و يقال: ما سمعت له جسا و لا جرسا، فالجس من الحركة، و الجرس من الصوت» (فراهیدی، ۳ / ۱۵؛ ازهری، ۳ / ۲۶۲)؛ ازهری در توضیح آیه «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيصَهَا» (الانبياء: ۱۰۲) می‌گوید: یعنی لهیب و گدازه‌های آتش را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند و همین‌طور منظور از هَلْ تُجِسُّ در آیه «هَلْ تُجِسُّ

مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» را نیز هل تُبصر، هل تری می‌داند (ازهری، ۳/ ۲۶۳). این معنا مورد تأیید مفسرین نیز می‌باشد: آلوسی ذیل آیه ۸۷ یوسف بیان می‌دارد: منظور شناخت و علم پیدا کردن است و اینکه این کلمه در معنای شناخت به کار رفته از این جهت است که لازمه معنایی تحسس این است (آلوسی، ۴۲/۷).

بنا بر این معنای لا تجسسوا در آیه سوره حجرات این است که آنچه ظاهر است بگیرد و آنچه را که خداوند پوشانده است واگذارید و به دنبال کشف عیب‌ها و پنهانی‌ها نباشید (فیروزآبادی، ۳۲۴/۲).

از سویی سیاق آیه ۸۷ سوره یوسف نیز حاکی از لزوم بی‌جویی و اخبار از یک موضوع در همس و خفاست؛ یعقوب فرزندان را امر می‌کند که برای وارد شدن بر عزیز مصر از درهای مختلفی داخل شوند و مفسرین علت آن را ترس یعقوب از آسیب رسیدن به فرزندانش دانسته‌اند. همچنین شأن و حال فرزندان یعقوب نسبت به عزیز مصر موضعی همراه با ضعف و نیاز و به طور کلی فضایی است که باید همس و خفا جاری باشد و نه چهر. در تجسس قصد اظهار و آشکارسازی امری خفی را دارند، ضمن اینکه در صحنه‌های آخر داستان یوسف می‌توان غلبه و تسلط شدید یوسف بر برادرانش را نیز دریافت کرد (اشاره به اصل اول از ریشه حس (ابن فارس، ۹/۲)).

این معنای آشکارسازی امر پوشیده از تجسس، و همس و خفای موجود در تحسس، در صفات حروف این دو کلمه نیز جاری است: دو حرف ح و ج دارای مخارج متفاوت و به ترتیب حلقی و شجری هستند؛ علاوه بر این، یک تفاوت اساسی نیز دارند: ح دارای همس است و به جهت ضعف حرف و مخرج به هنگام ادا تنها نفس جاری می‌شود و نه صوت؛ و بالعکس حرف ج دارای صفت چهر و شدت است و به دلیل قوت حرف و مخرج آن و به هنگام ادا نفس محبوس می‌شود و این صوت است که جاری می‌شود (نک. امین، ۳۴۳-۳۴۴).

نتیجه‌گیری

اشتقاق از جمله پدیده‌های زبانی موجود در قرآن و دارای اقسامی از جمله ابدال است. ابدال یا اشتقاق اکبر، انتزاع دو حرف هم‌مخرج یا غیرهم‌مخرج و دارای تناسب معنوی، از یکدیگر است که در اشکال چهارگانه تماثل، تجانس، تقارب و تباعد ظاهر می‌شود. این پدیده که بر اساس قوانین فیزیکی و آوایی صورت می‌گیرد اگرچه در سایر زبان‌ها، از دیدگاه علماء فن، سمعی و مقید به زمان‌ها و اشخاص خاص و بر اثر کثرت استعمال به قصد تولید و تکثیر لغات جدید، تنويع معانی و تسهیل نطق صورت گرفته و عاملی برای پویایی و زنده ماندن یک زبان قلمداد می‌شود، اما در زبان قرآن کاملاً حکیمانه و مبتنی بر اهداف رسالت قرآن رقم خورده و مشخصاً این زبان قرآن است که بر زبان عربی تفوق و استیلاء داشته و دارد.

مقاله حاضر و مثال‌های لغوی مندرج در آن، تنها نمونه‌هایی از پدیده مهم زبانی ابدال و این باب وسیع را پیش روی ما نهاد و سیر معنا همگام با سیر لفظ و به نوعی استخدام لفظ برای معنا را به ما ارائه کرد.

توجه تام به الفاظ قرآن کریم از این حیث لازم است که باید فرهنگ‌های تخصصی حاصل کار جمعی لجنه‌های علمی مشترک، با ریشه‌یابی‌ها و ثبت و ضبط دقیق فرایندها و تحلیل ارتباطات و تطورات مورد اشاره تدوین شود. این کار حائز فواید مختلفی از جمله گشودن راه ارتباط مستقیم مخاطبان زبان‌های گوناگون با سخن قرآن و کلام خدا خواهد بود. توضیح اینکه، در میان قریب هفتاد و هفت هزار کلمه قرآنی، بسیاری از کلمات قرآن با کلمات زبان‌های دیگر ارتباط می‌یابند و تبیین این پیوندها خود راه ارتباط مستقیمی با قرآن است.

قرآن، ذکر حکیم (آل عمران: ۵۸) و قول فصل، خالی از هرگونه هزل و مدهانه (الطارق: ۱۳، الواقعة: ۸۱) است. گزینش هر واژه‌ای از قرآن مجید از سوی ذات اقدس الهی صورت گرفته و حساب و حکمت الهی اساس گزینش در این منبع علم و نور بوده است. در قرآن کریم، ریشه‌های تبر، بتل و بتک با هم مرتبط‌اند، در عین حالی که هر یک معنای خود و جایگاه خود را نیز دارد. همپای تفاوت لفظ، تفاوت معنای واژه نیز به همان میزان و مقدار محفوظ است و آنرا باید در جای خود دید و هرگز میان این ریشه‌ها یک رابطه «این - همانی» برقرار نیست. در حقیقت اثبات وجود پدیده‌هایی از قبیل ابدال در قرآن اثبات ائتلاف لفظ و معنای آن و عدم ارجحیت و برتری یکی از این دو بر دیگری است؛ به نحوی که لفظ و معنا در کنار یکدیگر حامل رسالت قرآن هستند.

منابع

قرآن مجید.

۱. آلوسی، محمدبن عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ ۱۴۱۵ق.
۲. آلوسی، محمد شکری؛ التّحت و بیان حقیقتہ ونبذة من قواعدہ؛ تحقیق محمد بهجت الأثری؛ بی‌جا؛ المجمع العلمی العراقی؛ ۱۴۰۹ق.
۳. ابن السکّیت، یوسف بن إسحاق؛ القلب و ابدال؛ استانبول؛ اتوپرتسل؛ ۱۹۳۰م.
۴. ابن جنی الموصلی، ابوالفتح عثمان؛ المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الإیضاح عنہا؛ بی‌جا؛ وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة؛ ۱۴۲۰ق.
۵. -----؛ الخصائص؛ چاپ چهارم؛ قاهره؛ الهيئة المصریة العامّة للکتاب؛ بی‌تا.
۶. -----؛ الخصائص؛ محقق عبدالحمید هنداوی؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ ۱۹۹۹م.
۷. ابن دُرید الأزدی، أبوبکر محمد؛ جمهرة اللغة؛ تحقیق رمزی منیر بعلبکی؛ بیروت؛ دارالعلم الملايين؛ ۱۹۸۷م.

۸. ابن القفطی، علی؛ تاریخ الحكماء؛ به کوشش بهین دارایی؛ تهران؛ دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۷ش.
۹. ابن جزری، ابوالخیر محمد بن محمد دمشقی؛ النشر فی القرائات العشر؛ زیر نظر علی محمد الضباغ؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ بی‌تا.
۱۰. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ اسباب حدوث الحروف؛ تحقیق فرغلی سید عرباوی؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ ۲۰۱۱م.
۱۱. ابن عاشور، محمدطاهر؛ تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور؛ بیروت؛ مؤسسه التاریخ العربی؛ ۱۴۲۰ق.
۱۲. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب؛ المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ ۱۴۲۲ق.
۱۳. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس رازی؛ الصحابی فی فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها؛ قاهره؛ المکتبه السلفیه؛ ۱۳۲۸ق.
۱۴. -----؛ معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق عبدالسلام هارون؛ بیروت؛ دارالفکر؛ ۱۳۹۹ق.
۱۵. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۸ق.
۱۶. ابومغلی، سمیح؛ زاد الطلاب فی البناء و الإعراب؛ عمان؛ بی‌تا؛ ۱۹۹۵م.
۱۷. ازهری، محمد بن احمد؛ تهذیب اللغة؛ به کوشش محمد عوض مرعب؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۱ق.
۱۸. اسماعیل علی، خالد؛ القاموس المقارن لالفاظ القرآن الکریم؛ بیروت؛ مؤسسه البديل للداراسات و النشر؛ ۱۴۳۰ق.
۱۹. اسمری، راجی؛ المعجم المفصل فی علم الصرف؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ ۱۴۱۸ق.
۲۰. المغربی، عبدالقادر بن مصطفی؛ الاشتقاق و التعریب؛ القاهره؛ مطبعه لجنه التألیف و ترجمه و النشر؛ ۱۹۴۷م.
۲۱. امین، عبدالله؛ الاشتقاق؛ قاهره؛ لجنه التألیف و الترجمة و النشر؛ ۱۹۵۶م.
۲۲. انیس، ابراهیم؛ دلالة الالفاظ؛ قاهره؛ مکتبه الانجلو المصریه؛ ۱۹۷۶م.
۲۳. بریسم، قاسم؛ منهج النقد الصوتی فی تحلیل الخطاب الشعری؛ الافاق النظریه و واقعیه التطبيقی؛ بیروت؛ دارالکنوز الادبیه؛ ۲۰۰۰م.
۲۴. بلومفیلد، لئونارد؛ زبان؛ ویرایش علی اکبر رزدام؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۷۹ش.
۲۵. بهار، محمدتقی؛ سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی؛ تهران؛ امیرکبیر؛ ۱۳۵۵ش.
۲۶. تبریزی، محمدحسین بن خلف؛ برهان قاطع؛ مقدمه و تصحیح علی اکبر دهخدا و دیگران؛ تهران؛ امیرکبیر؛ ۱۳۶۱ش.
۲۷. التنوخی، عزالدین؛ «الإبدال اللغوی أو اشتقاق الكبير»؛ نشریه المجتمع اللغة العربیه بدمشق؛ المجلد الخامس و الثلاثون؛ جزء الاول؛ صص ۱۱-۳؛ ۱۳۷۹ش.

۲۸. جرجانی؛ دلائل الإعجاز فی علم المعانی؛ تحقیق عبدالحمید هنداوئی؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیة؛ ۱۴۰۷ق.
۲۹. جوهری، ابونصر؛ الصحاح المسمى تاج اللغة و صحاح العربية؛ تحقیق عطار احمد عبدالغفور؛ بیروت؛ دارالعلم المالین؛ ۱۴۰۷ق.
۳۰. الحّرانی، احمد بن حمّاد؛ المصباح فی الفرق بین الضاد و الظاء فی القرآن العزیز نظماً و تترأ؛ تحقیق حاتم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۳۱. خساره، ممدوح محمد؛ معجم إبدال اللغویه من لسان العرب (الأفعال)؛ دمشق؛ مطبوعات مجمع اللغة العربیة؛ ۲۰۱۸م.
۳۲. خوش‌منش، ابوالفضل؛ «مدخل ترادف»؛ دائرة المعارف قران کریم؛ ج ۸؛ ۱۳۸۸ش.
۳۳. -----؛ حمل قرآن: پژوهشی در روش شناسی تعلیم و تحفیظ قرآن مجید؛ قم؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۱۳۹۷ش.
۳۴. -----؛ زبان قرآن؛ قم؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۱۳۹۸ش.
۳۵. -----؛ نظامهنگ قرآن: ائتلاف لفظ و معنا در کلام وحی؛ تهران؛ آثار هنری متن؛ ۱۳۹۹ش.
۳۶. الخولانی، علی بن محمد بن ثابت (المعروف بالحداد المهدوی)؛ حصر حرف الظاء؛ تحقیق حاتم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۳۷. دقر، عبدالغنی؛ معجم القواعد العربیة فی النحو و التصریف؛ قم؛ الحمید؛ ۱۴۰۴ق.
۳۸. دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران؛ دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۷ش.
۳۹. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ قم؛ بلاغت؛ ۱۴۱۳ق.
۴۰. همو، أساس البلاغة؛ تحقیق محمد باسل عیون السود؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیة؛ ۱۴۱۹ق.
۴۱. زیدان، جرجی؛ الفلسفة اللغویة و الالفاظ العربیة؛ بیروت؛ دارالحدائث؛ ۱۹۸۲م.
۴۲. رازی، شمس‌الدین محمد؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی؛ تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۳۵ش.
۴۳. السامرائی، ابراهیم؛ «من تاریخ المشكلة اللغویة، الإبدال و القلب»؛ نشریة الاستاذ؛ ۱۹۶۶م؛ المجلد ثلاثة عشر؛ صص ۳۴-۲۴.
۴۴. سراج، محمد بن السّری؛ رسالة الاشتقاق؛ تحقیق محمدعلی درویش؛ مصطفی الحدیری؛ دمشق؛ بی‌نا؛ ۱۹۷۲م.
۴۵. سعدی، مصلح‌الدین؛ کلیات؛ تصحیح محمدعلی فروغی؛ تهران؛ علمی؛ بی‌نا.
۴۶. سیبویه، ابوبشر عمرو؛ کتاب؛ قاهره؛ مکتبه الخانجی؛ بی‌نا.
۴۷. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی‌بکر؛ المزهر فی علوم اللغة و انواعها؛ شرح و حواشی محمد احمد جادالمولی و دیگران؛ بیروت؛ داراحیاء الکتب العربیة؛ ۱۳۶۸ق.

۴۸. صاحب طالقانی، ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (مشهور به صاحب بن عباد)؛ الفرق بین الضاد و الظاء؛ تحقیق محمدحسین آل یاسین؛ بغداد؛ مکتبه النهضه؛ ۱۳۷۷ق.
۴۹. -----؛ المحيط فی اللغة؛ تحقیق محمدحسن آل یاسین؛ بیروت؛ عالم الکتب؛ ۱۴۱۴ق.
۵۰. صادقی، علی اشرف؛ تحول صامت «ق» عربی در زبان فارسی؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی تهران؛ ۱۳۸۵ش.
۵۱. صبحی صالح؛ دراسات فی فقه اللغة؛ بیروت؛ ادب الحوزه؛ ۱۳۸۸ش.
۵۲. طائی الجیانی، جمال‌الدین محمد؛ الاعتماد فی نظائر الظاء و الضاد و یلیه فائت نظائر الظاء و الضاد؛ تحقیق حاتم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۵۳. طبری، محمدبن جریر؛ تفسیر طبری؛ بیروت؛ دارالمعرفة؛ ۱۴۱۲ق.
۵۴. عبدالتواب، رمضان؛ مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی؛ ترجمه حمیدرضا شیخی؛ مشهد؛ آستان قدس رضوی؛ ۱۳۶۷ش.
۵۵. عکبری، عبدالله بن حسین؛ اعراب القرائات الشواذ؛ قاهره؛ المکتبه الازهریه للتراث؛ ۱۴۲۴ق.
۵۶. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید؛ تهران؛ امیرکبیر؛ ۱۳۶۷ش.
۵۷. فائز، قاسم و مسرور، خدیجه؛ «بررسی واژگان اشتقاقی کبیر در قرآن و تأثیر آن بر تفسیر»؛ فصلنامه مطالعات تفسیری؛ ۱۳۹۷ش؛ شماره ۳۵؛ صص ۱۶۸-۱۴۵.
۵۸. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین؛ قم؛ اسوه؛ ۱۴۱۴ق.
۵۹. فهیمی حجازی، محمود؛ زبان شناسی عربی؛ ترجمه سیدحسین سیدی؛ تهران؛ سمت؛ ۱۳۷۹ش.
۶۰. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب؛ القاموس المحيط؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیه؛ ۱۴۱۵ق.
۶۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ لطائف الاشارات: تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم؛ تحقیق ابراهیم بسیونی؛ قاهره؛ بی‌نا؛ ۲۰۰۰م.
۶۲. قیسی الصقلی، علی بن ابی‌الفرج؛ معرفة الضاد و الظاء؛ تحقیق حاتم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۶۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری‌نسب؛ تهران؛ دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۸۸ش.
۶۴. مجتبیایی، فتح‌الله؛ نحو هندی و نحو عربی: همانندی‌ها در تعریفات، اصطلاحات و طرح قواعد؛ تهران؛ کارنامه؛ ۱۳۸۳ش.
۶۵. مجهول؛ شرح ابیات الدانی الاربعة فی اصول ظاننات القرآن؛ تحقیق حاتم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۶۶. مدرس تبریزی، محمد علی؛ قاموس المعارف؛ قم؛ مؤسسه امام صادق (ع)؛ ۱۳۹۱ش.

۶۷. مدرس، علاء‌الدین؛ فی آفاق عولمة اللغة و التاريخ؛ اردن؛ عالم الكتب الحديث؛ ۱۴۲۸ق.
۶۸. المرعشي (ملقب به ساجبلی زاده)، محمد؛ كيفية أداء الضاد؛ تحقيق حاتم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۶۹. مزداپور، كتيون؛ واژه نامه گویش بهدینان شهر یزد: فارسی به گویش همراه با مثال؛ تهران؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۳۸۵ش.
۷۰. موصلى الشيبانى، عبدالله بن على؛ الفرق بين الضاد و الظاء؛ تحقيق حاكم صالح الضامن؛ دمشق؛ دارالبشائر؛ ۲۰۰۳م.
۷۱. ميرزا خسروانى، على‌رضا؛ تفسير خسروى؛ تحقيق محمدباقر بهبودى؛ تهران؛ اسلاميه؛ ۱۳۹۰ش.
۷۲. ناتل خانلرى، پرويز؛ زبان شناسى و زبان فارسى؛ تهران؛ توس؛ ۱۳۷۳ش.
۷۳. نجّا، ابراهيم محمد؛ المعاجم اللغوية؛ قاهره؛ كلية اللغة العربية بجامعة الأزهر؛ ۱۹۷۷م.
۷۴. النّجار، محمدعلى؛ «ابدال بين اللغويين و النحويين»؛ نشرية الأزهر، ۱۳۶۶ش؛ المجلد الثامن عشر؛ العدد ۸؛ ص ۷۴۶-۷۳۹.
75. Derivery, nicole; *La phonétique du français*; Paris ; Seuil; 1973.
76. Landercy, Albert et Raymond Renard; *Éléments de phonétique*; 1977.
77. Bruxelles Centre international de phonétique appliquée; (CIPA).
78. P. Bouton. Charles; Discours physique du langage-Génèse et histoire de laneurolinguistique; Paris; Klincksieck;1984.
79. Rey, Abel & others; Encyclopédie française:l'outillage mental-pensée langage; Paris ; Larousse;1937.